## شروع در بحث عالم ذرّ

أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 راجع به كیفیت خلقت انسان كه در مسئله عالم ذر مطرح هست، با نقض و ابرام هایی كه نسبت به این مطلب شده، مطالبی وجود دارد. و ان‌شاءالله راجع به آن مطلب اگر خدا توفیق بدهد به هفته دیگر موكول می‌كنیم كه در این هفته به مسئله بداء بپردازیم. چون مسئله ذر در آن مطالب مختلفی وجود دارد، آراء مختلفی در آن‌جا هست، چه بسا تناقضاتی در بین گفتار بزرگان نسبت به این قضیه وجود دارد و خلاصه قضیه عالم ذر یك بحث محل ابتلاء و پر پیچ و خمی است.

 با توجه به آن‌چه كه البته خدمت رفقا عرض شد، در مسئله علم عنائی حقّ و سبقیت علم بر معلوم بالعرض، كه آن نحوه با آن‌چه را كه در عالم اعیان مشاهده می‌شود اختلاف دارد و تحقق علم در ذات پروردگار كه علم، علم ذاتی است، آن تحقق با تحقق در عالم اعیان نسبت به عالِم بالفعل كه همین عالِم خارجی است مسئله فرق می‌كند. آن قضیه خیلی مطلب را روشن می‌كند، یعنی مطالبی كه در این مسئله گفته شد، شاید دیگر چندان نیاز و لزومی برای طرح مسئله ذر و عالم ذر نباشد، فقط صرف یك تذكاری به آن‌چه را كه از بزرگان نقل شده، از ائمه و معصومین نسبت به این مسئله گفته شده، و آیه قرآن هم بر این مسئله دلالت دارد دیگر: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلي أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلي شَهِدْنا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هذا غافِلِينَ[[1]](#footnote-1)

 این آیه دلالت بر تحقق یك عالم قبل از تحقق عالم اعیان دارد. بخاطر این همین مسئله است كه لذا با «اذ» خداوند در این‌جا تعبیر می‌آورد: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ ...

 گرچه بعضی‌ها مانند مرحوم علامه طباطبائی این مسئله را مربوط به عالم ذر به این كیفیت قرار نداده‌اند بلكه مربوط به همین خلقت اشیاء می‌دانند كه این جزئی از ماده، از ظهر یك فرد آن اخذ می‌شود و پس از تكمیل مراحل تكامل انواع، به صورت انسان منفصل و مستقل دیگری درمی‌آید و در طول زندگی شواهد و قرائنی كه دلالت بر ربوبیت دارد هم برای او پیدا می‌شود و هركسی برای خودش ربوبیت حق را اعتراف می‌كند و اقرار می‌كند، این مطلب را به همین سیر عالم كون و سیر ظاهری اشیاء تصور كرده‌اند كه البته جای ایراد هست[[2]](#footnote-2) و ان‌شاءالله بعداً این مطلب ذكر می‌شود، و عرض می‌كنیم كه این مربوط به قبل از خلقت اعیان خارجی است و آیه سیاقش ابای از این مسئله می‌كند.

 این مطلب مربوط به عالم ذر، امّا آن‌چه را كه نسبت به مطلب عالم اعیان و علم باری خدمت رفقا عرض شد، این خیلی این قضیه را روشن می‌كند. حالا در یك جمله مجملًا رفقا دیگر باید بدانند كه مسئله عالم ذر و مسئله تحقق اعیان خارجی فقط این دو مرتبه مترتّبه بر یكدیگر است، نه دو مرتبه منفصل از یكدیگر. الآن ممكن است كه دو مرتبه باشد، در مرتبه علیت، علّت تقدم رتبی دارد، امّا دیگر تقدم و انفصال زمانی كه دیگر ندارد، امّا تقدم رتبی دارد.[[3]](#footnote-3)

 من كه الآن دستم را حركت می‌دهم، این انگشتر در دست من هم حركت می‌كند. علّت حركت انگشتر، انگشت من است و این علّت برای اوست. یعنی اوّل باید حركت رتبتاً ـ نه زماناً ـ در انگشت انجام بشود بعد در انگشتر. زیرا اگر شما این انگشتر را دربیاورید دیگر علّتی برای حركت انگشتر نیست. ولی در مرتبه زمانی شما حتی یك صد هزارم ثانیه هم بین حركت أنامل و بین حركت انگشتر نمی‌توانید انفصال قائل بشوید، این عقلًا مُحال است، این مستحیل است، چرا؟ چون انگشتر با انگشت با هم توأم هستند و دیگر چطور ممكن است كه این حركت حركتِ منفصل ومجزایی باشد.

 ما ذهنمان نسبت به مسئله علیت یك مقداری باید تصحیح بشود، یعنی بیش از یك مقدار! یك دو سه مقداری ... ما در مرتبه علیت و معلولیت و قاعده علیت یك تفاوت فاحشی را مشاهده می‌كنیم و آن تفاوت را می‌خواهیم در زمان پیاده كنیم، در حالی كه این غلط است و مسئله زمان اصلًا به طور كلی در دائره علیت قرار ندارد. به محض تحقق علًت، معلول هم متحقق است و یك صد هزارم ثانیه هم بین آن‌ها فاصله نیست و گرچه او علّت برای این باشد. این خودش یك بحثی است كه اگر به مرتبه علیت انسان خوب توجه كند و برسد، خود به خود خیلی از اشكالات حتی بدون فكر هم برای او روشن می‌شود، واضح می‌شود، فقط چون كه ما از نقطه نظر غلبه اوهام و تخیلات و حسّ، حس ظاهر، از این نقطه نظر ما محكوم این غلبه و این تخیلات و توهمات هستیم، و با زمان و مكانیات بیشتر انس داریم تا با ماوراء زمان و مكان و ماوراء طبیعیه، از این نقطه نظر قاعده علیت را هم می‌خواهیم داخل در همین قواعد زمانیات و مكانیات كنیم و درحالی كه جایی برای او در این‌جا نیست.

 حالا نسبت به آن مطلب می‌رسیم و راجع به آن صحبت می‌كنیم. امروز صحبت راجع به مسئله بداءست. ما روایات نسبت به این مسئله زیاد داریم[[4]](#footnote-4). قبل از اینكه بخواهد بحث روایی بشود، از این مطلب اصلًا كسی خبر ندارد. یعنی مردم اصلًا نمی‌دانند بداء یعنی چه! بله اصلًا اطلاع ندارند كه بداء مثلًا به چه می‌گویند و این‌كه آیا در دین و شریعت اثری از این قضیه هست یا نیست، و جایگاه بداء در این مسئله چطور است؟ چطور ما می‌توانیم این قضیه را به اصطلاح حلّ كنیم؟ ولی وقتی ما به روایات مراجعه می‌كنیم، به تاریخ مراجعه می‌كنیم، می‌بینیم یك همچنین مطلبی وجود دارد. فرض كنید كه در قضیه حضرت اسماعیل، فرزند امام صادق، بداء برای او حاصل شده و امامت به موسی بن جعفر رسید[[5]](#footnote-5)، در قضیه حالا اگر یك شبهاتی باشد، دیگر در قضیه امامت امام عسكری علیه السلام و برادرشان كه در بلد در نزدیكی سامراء مدفون هستند، داریم در آن‌جا كه امام علیه السلام به امام هادی می‌فرمایند كه ـ تا آن‌جایی كه در ذهنم هست. ـ یا بُنَی أَحْدِثْ لِلَّهِ تَبَارَک وَ تَعَالَة شُکراً فَقَدْ أَحْدَثَ فِیک أَمْرا[[6]](#footnote-6). در این‌جا حكایت از یك مسئله مهمی می‌كند. این قضیه چیست؟ این تجدید شكر و این احداث شكر به چه جهت است؟ مگر امامت امام عسكری یك مسئله ازلی و ابدی نبوده؟ مسئله امامت چطور ممكن است كه مسئله تجددی و حدوثی باشد كه حضرت می‌فرمایند یا بُنَی أَحْدِثْ لِلَّهِ تَبَارَک وَ تَعَالَة شُکراً فَقَدْ أَحْدَثَ فِیک أَمْرا ... كه این حكایت از بدای در این مسئله می‌كند یا حداقل شبهه در این قضیه دارد

 یا فرض كنید كه ما در این‌جا روایاتی داریم[[7]](#footnote-7) كه عمر یك شخص فلان قدر بوده، این با یك صله رحم عمر خودش را افزایش می دهد و بداء در عمر او و فوت او اتفاق می‌افتد. یا با یك صدقه رفع این مسئله می‌شود[[8]](#footnote-8)، یا برّ به والدین و امثال ذلك این‌ها موجب وقوع بداء در مسئله قضاء و قدر می‌شود. این مطلب چطور می‌شود تصور بشود؟ البته یك مطلبی هست كه با توجه به آن مقدمات مطالبی كه در قسمت اراده و مشیت پروردگار و علم عنائی ما عرض كردیم، دیگر در این‌جا مسئله حلّ است، یعنی همه این‌ها برمی‌گردد به امّهات مطالبی كه ما در آن‌جا گفتیم و نباید جای اشكال وسؤال باشد. یعنی اگر كسی از شما الآن بخواهد این مطلب را بپرسد، شما باید بتوانید پاسخ بدهید و حالا ما دیگر زحمت شما را كم می‌كنیم و خودمان به ورّاجی‌های خودمان ما ادامه می‌دهیم ولی به حسب ظاهر و روال قضیه دیگر همه باید بدانند كه خود مسئله بداء در قانون علیت همه این‌ها در همان علم عنائی قرار دارد و این‌طور نبوده كه بداء اراده پروردگار به یك امری تعلق بگیرد و بعد بخواهد آن اراده تغییر پیدا بكند، تحول پیدا بكند. این مسئله، از جهات مختلفی، این مطلب باطل است.

 كمترین چیزی كه راجع به مسئله بداء بشود در این‌جا گفته بشود این است كه بداء عبارت است از تبدّل طور و تبدّل دو صورت و تبدل یك صورت به صورت دیگر، و تبدل یك مشیت به مشیت دیگر. یعنی همان امر قضائی و امر غیر مبرم پروردگار نسبت به یك مسئله، به واسطه قضاء و قدر جزئی، برمی‌گردد به یك صورت تحقق خارجی كه آن صورت تحقق خارجی عبارت است از همان امری كه در آن بدا پیدا شده. یعنی فرض كنید كه توقع بر این بوده كه مسئله بر این كیفیت جلو برود، یك مرتبه ... انسان هم خودش اتفاقاً در این دنیا هم خیلی از اوقات می‌بیندها! یعنی خیلی از مسائل برای خود انسان هم اتفاق می افتد. فرض كنید كه یك مریضی هست، هركس می‌آید نگاه می‌كند: این دیگر تا یك هفته دیگر می‌میرد. یعنی وضعیتش یك وضعیتی هست كه به اصطلاح به این كیفیت است. یا این‌كه فرض كنید: بابا این خیلی دیگر بماند یك ماه دیگر است.

 یا این كه فرض كنید كه بیماری سرطانی است، این مثلًا اطباء گفته‌اند این فوقش بماند این سه ماه بیشتر نمی‌تواند ریه‌اش دوام بیاورد.

 یكی از افراد بود، این از اقوام ما هم بود، این ریه‌اش را عمل كرده بود، یكی‌اش را برداشته بود، آن یكی‌اش هم فیه ما فیه بود، معلوم نبود چه وضعی دارد. گفته بودند این فوقش سه ماه اگر بتواند دوام بیاورد، این نهایتش سه ماه می میرد. دیگر بچه‌هایش تقریبا خودشان را آماده كرده بودند كه این تا سه ماه دیگر این بنده خدا فوت می‌كند.

 بعد یكی می‌گوید: این آب و هوایش را عوض كنید. در طهران بودند، بردند در این دركه، اتفاقاً ما چند مرتبه، دیدنش‌رفتیم، سالی یك دفعه را برای دیدنش می‌رفتیم. آن سه ماهی كه اطباء گفته بودند، نهایتش سه ماه طول می‌كشد، یازده سال طول كشید! این را می‌گویند بداء! می‌گفتند خیلی دوام بیاورد، سه ماه! حالا آن دركه چه هوایی داشته، دركه خیلی هوایش خوب است، آبش هم خوب است! آب و هوایش هم خوب است! همه‌اش خوب است! البته دهِ ماست‌ها! آباء و اجدادی ما، ما دركه‌ای هستیم. خیلی آب و هوایش خوب است، الآن هم خیلی بهتر هم شده، شنیده‌ام می‌گویند خیلی آب خوبی به دست آمده، زلال و خیلی مصفّا و خیلی خلاصه جای خوبی برای سكونت شده، از سابق بهتر شده.

 بله .. عرض كنم، چیزهای جوّی است دیگر، این تغییر، تحولات جوی است. خب الآن این سه ماهی كه این‌ها گفتند، شد یازده سال.

ـ هركس می‌آمد می‌گفت: ا این نمرده؟!

ـ این نمرده!؟

ـ ای بابا این زنده است چرا دارد نفس می‌كشد غذا می‌خورد، می‌نشیند، فلان ...

 دوباره می‌گویید: همه منتظرند نمرده؟

 نه، یك سال اوّل رد شد، سال دوّم را رد كرد، ـ ا عجب جانی دارد! ـ سال سوم را هم ... این همین بداءست! منتها تعبیر به این آورده نمی‌شود. خب خیلی‌از این مسائل اتفاق می‌افتد، خیلی.

 مرحوم پدر ما می‌فرمودند یكی از بزرگان در نجف بود، مریض شده بود، یكی دیگر رفته بود برای عیادتش، نگاه كرد دید این تا صبح می‌میرد. این تا صبح دیگر خیلی وقت ندارد. شروع كرد نصیحت كردن كه انسان باید از دنیا دل بكند، حالا كه در حال رفتن هستی خلاصه دیگر راحت باش، دلت را پاك كن، نمی‌دانم از هركس مسئله داری ببخش، با هركس اختلاف داری خلاصه در دلت حل كن ...

 شروع كرد گفتن، نزدیك اذان صبح شد، آن خوب شد، این یكی مُرد! همین اینی كه تا صبح داشت برای این نصیحت می‌كرد، یك دفعه دیدند می‌گوید آی دلم! تا رفتند دكتر بیاورند ـ دكتری نبود آن موقع! دكتر بود! بیطار بود ـ تا رفتند بیاورند، یك دفعه این افتاد مرد، آن یارو هم خوب شد،، سال‌های سال زندگی كرد!

 معلوم شد این تا حالا داشته برای خودش می‌گفته، این نصیحت‌ها را داشته برای خودش نصیحت می‌كرده.

 خب این می‌شود چه؟ می‌شود بداء. تصور بر این است كه این تا صبح می‌میرد و حالش هم این را نشان می‌دهد. این هم سر و مُر و گنده ماشاءالله به حرف می‌زند افتاده روی دور، همچین، پایین هم نمی‌آید! خوب!

 اما اگر می‌گفتند صبح می‌میری، همان زبانش بند می‌آمد! این نیست به خودش امیدوار بود، حالا حالاها سی چهل پنجاه سال زنده است، خوب ماشاءالله بلبل زبانی‌اش گرفته بود، و الّا اگر به او می‌گفتند بابا خودت صبح می‌میری ... ب ب ب ب ...

 آن می‌نشست نصیحتش می‌كرد: ببین! آدم باید از دنیا دل بكند، تعلقش را كنار بگذارد!

 خیلی عجیب است! فرق بین ما و بین اهل معرفت این است كه آن‌ها باور كرده‌اند وقایع را، ما باور نكرده‌ایم[[9]](#footnote-9). این است كه یك قدری بلبل زبان هستیم، این كه برای مردم خوب حرف می‌زنیم ماشاءالله ماشاءالله فلان، دیگر عالی و بلیغ و فصیح و خوب حرف می‌زنیم امّا وقتی كه خلاصه یك واقعیتی برای خودمان پیدا می‌شود دستانمان شروع می‌كند به لرزیدن، این‌ها همه‌اش به خاطر این است كه باور نداریم مطالب را، حقایق را باور نكرده‌ایم. باور، یعنی به جان بنشیند، به واقع بنشیند، به واقع ما بنشیند، وقتی كه به ما بگویند كه آقا امشب ساعت هفت خلاصه شما رفتنی هستید، یك دفعه پر در بیاوریم: جدی می‌گویی؟ راست می‌گویی؟ كه گفته؟ فلان كرده؟

 دنبالش را بگیریم: نكند خبر دروغ از آب در بیاید، نكند ...

 این اگر بشود، معلوم می‌شود نه! مسئله به جایی بند است، یك ...

 اما اگر گفتند ساعت هفت می‌میری، تپ الآن افتاد مرد، دو ساعت هم اصلًا زودتر این به استقبال عزرائیل رفت به جای این‌كه او بیاید، این‌ها معلوم است كه نه، معلوم است كه قضایا باور نشده.

 درست شد؟

 این مسئله بداء یك مسئله عرفی است و یك قضیه‌ای است كه در بین افراد به این كیفیت ظهور پیدا می‌كند وبرای همه اتفاق می‌افتد. برای این حقیر فقیر سراپا تقصیر هم اتفاق افتاده.

 پدر ما خدا رحمت كند نقل می‌كردند تو كوچك بودی، در نجف مریض شدی، یعنی از همین گرمازدگی‌هایی كه بچه‌ها می‌گیرند و خلاصه آب بدن تمام می‌شود، شش ماهت بود، شش ماه هفت ماهت بود، و دیگر اصلًا آب بدنت تمام شده بود و چشمانت سفید شده بود و سیاهی‌اش رفته بود و این‌ها، یك شب من آوردمت كنار خودم، همان شبی كه دیگر قرار بود بروی! آوردمت و مادرت هم آنقدر اصلًا خسته بود كه اصلًا بیهوش شد! یعنی دیگر اصلًا توان نداشت.

 و من یعنی آیساً من الحیاه بودم. فقط گفته بودند كه اگر همین‌طوری اگر بلند شد یك قاشق چای خوری آبی، قندآب در چیزی بریزید ... و حتی می‌گفتند یكی دو مرتبه هم احساس كردم كه مثل این‌كه خلاصه رفتی یا برگشتی، یا این‌كه چه بود قضیه، خیلی مثل این‌كه ما به دنیا خیلی تعلق داشتیم! طمع به دنیا!

 بله این‌ها خیلی چیز ... و می‌گفتند یكی دو مرتبه هم تشنج پیدا كردی در همان شب كه ما دیگر گفتیم رفتی دیگر. ظاهراً هم مثل این‌كه نمی‌دانم چه كرده بودند این‌ها.

 بعد می‌گفتند كه نزدیك اذان صبح یك دفعه دیدم برگشت. یعنی چه، خب معلوم بود كه غیر عادی بوده، یك دفعه، اگر بخواهد بچه‌ای كه مریض است خوب بشود این تدریجی است دیگر، وقتی كه یك دفعه دیدند انگار یك تحولی، چیزی، برگشت این‌ها.

 این‌ها یك چیزهایی است كه اسمش بداء نیست، ولی واقعیتش بداء ست دیگر، كه در بین مردم این مسئله وجود دارد.

 می‌خواهم این را عرض كنم كه مسئله بداء یك قضیه شرعیه و متشرّعه نیست، یك واقعیت عرفی است، یك واقعیتِ سنت عرفیه و سیره عرفیه است، نسبت به مسائل و قضایایی كه مردم آن مسائل و قضایا را متوقّع هستند و پیش‌بینی می‌كنند و سیر آن مسئله و سیر آن قضیه مشخص است كه به چه چیزی خواهد رسید. حتی قسم هم می‌خورند، حتی رویش هم قسم هم می‌خورند كه تمام شد.

 مثل همین مرگ مغزی‌هایی كه در بیمارستان‌ها هست. البته اتفاق افتاده كه مرگ مغزی بعد از شش سال برگشته! این هم بوده! بعد از چهار سال، بعد از شش سال، بعد از شش ماه، منتها خیلی به ندرت یك همچنین مسائلی اتفاق می‌افتد. اما الآن به طور كلی وقتی می‌گویند یكی رفت در مرگ مغزی، یعنی دیگر تمام شد.

 لذا الآن حتی بعضی‌ها فتوای غلط هم می‌دهند كه می‌شود این شخص را مثلًا فرض كنید كه اعضایش را درآورد. همه این‌ها حرام است و تا وقتی قلب كار می‌كند، این حكم فرد زنده را دارد كه بعضی از اعضایش كار نمی‌كند[[10]](#footnote-10)، خب نكند. ولی حرام است دست زدن به او و حرام است مُثله كردن و حرام است كه این اعضایش را برداشتن و از این كارهایی كه الآن دارند انجام می‌دهند. درست شد؟

 این مرگ مغزی تا اتفاق می‌افتد، می‌گویند همه فامیل بیایند. این كه می‌گویند همه فامیل بیایند یعنی چه؟ یعنی مقصد مشخص است، سیر قضیه مشخص است، اگر یك وقتی بچه‌اش خارج هست، می‌گویند زود صدا كنید بیایند، زود صدا كنید بیایید یعنی چه؟ یعنی مسئله مشخص است كه دارد به چه سمتی دیگر می‌رود. یا فرض كنید: هركس ندیده بیاید ببیند.

 تلفن می‌كنند می‌گویند: از ما یك وقتی گلایه نكنید.

 این‌ها همه چیست؟ یك دفعه می‌بینید یك وقتی صبح بلند شد گفت: گرسنه‌ام است صبحانه بدهید! همه جیغ می‌كشند! این كه جیغ می‌كشند: وای چه شد!

 البته بعضی‌ها ممكن است ناراحت بشوند! ممكن است بگویند عجب! ای بابا دلمان را صابون زدیم این می‌میرد، یك دفعه بلند شد زنده شد، مثل این‌كه، این می‌خواهد ما را كفن كند! تا ما را كفن نكند ...

 اینی كه یك دفعه فرض كنید مثلًا عجب با یك حالت تعجبی می‌گویند، این چیست؟ این همان بداءست! همان بدایی كه در روایات داریم، در احادیث داریم، در آیات قرآن حتی داریم[[11]](#footnote-11)، این همان است. یعنی تصور یك امری كه نسبت به آن امر شك و شبهه‌ای برای فردی نیست.

 مقام و منزلت حضرت سید محمد پسر امام هادی، به حدّی بود كه هركسی كه در مدینه بود می‌گفت جانشین امام هادی حضرت سید محمد است. یعنی به یك همچنین وضعیتی بود. اولًا برادر بزرگتر بودند و وضعیتشان، جلالتشان، كراماتی كه از ایشان نقل می‌شود، خوارق عاداتی كه از ایشان پیدا می‌شود، و شاید هم، قطعاً، شاید نه، خواست خدا بوده بر این‌كه حضرت عسكری یك همچنین بروز و ظهوری نداشته باشند به خاطر مسائل و مطالبی كه شاید نسبت به قضایای خلفا به این كیفیت بوده.

 وضعیت حضرت سید محمد به این كیفیت بوده كه الآن همه افراد می‌گفتند كه این بعدش امام است.[[12]](#footnote-12)

 حضرت هادی می‌توانستند بگویند نه نیست دیگر، هركس می‌آید، یا حضرت سكوت می‌كردند، می خندیدند، تبسم می‌كردند، جواب نمی‌دادند. فقط شاید یك عده خاصی می دانستند.

 چون بالاخره اسماء ائمه را قبلًا همه می‌دانستند، یعنی شیعیان خالص این‌ها حداقل اطلاع داشتند[[13]](#footnote-13).

 آن كیفیت خود تصرّفات و ارتباط و معاشرت امام علیه السلام با افراد هم بر این شبهه اضافه می‌كرد، بر این تصور كه حضرت سید محمدامام هست.

 یك دفعه حضرت سید محمد در این‌جا فوت می‌كنند، به رحمت خدا می‌روند. افراد همه شوكه می‌شوند! ا! مگر قرار نبود ما دوازده تا امام داشته باشیم؟ مگر قرار نبود؟ پس چه شد؟ این كه ظاهر این بود كه! این به نظر می‌آمد كه! این طور جلوه داده شده بود كه! این طور تظاهر شده بود به این كیفیت كه!

 این نحوه حالی كه برای افراد، اصحاب، حواریون، اشخاص مختلف پیدا شد و این فضائی كه بر این جمع‌حاكم بود ـ خوب دقت كنید، می‌خواهم در این‌جا آن كیفیت بداء را واضح روشن كنم كه اصلا بداء چطور تحقق پیدا می‌كند ـ این فضایی كه غلبه بر اصحاب و بر اشخاص و شیعیان كرده، شاید شیعیان در اطراف بلاد، تصور آن‌ها هم این بوده كه بعد از امام هادی، حضرت سید محمد است، یا بعد از امام صادق ـ به جای موسی بن جعفر ـ حضرت اسماعیل است كه او هم خیلی جلالت قدر و امثال ذلك داشت. آن فضا خودش جزو تقدیر الهی است، كه همین فضای غالب، این بیاید و نگرش افراد، نگرش اصحاب، نگرش اطرافیان را نسبت به این مسئله متحوّل كند برای آن امر مخفی، كه نباید آن الآن رو بشود، نباید آن امر، امر امام عسكری الآن رو بشود. قضیه قضیه حضرت موسی‌ست، و نباید آن مسئله الآن ظهور بكند. این فضا می‌آید و شواهد با خودش می‌آورد، قرائن با خودش می‌آورد، كرامات با خودش می‌آورد، حضرت سید محمد از خودش خوارق عادات نشان می‌دهد و امام هادی هم جلوی او را نمی‌گیرد، توجه كردید؟ بعد یك دفعه می‌بینیم كه عجب! آن‌وقت همان سر موقع كه رسید كه باید دیگر حضرت سید محمد به رحمت خدا برود، می‌بینید آن‌جا مریض می‌شود و قبل از این‌كه حتی بیاید و برسد به پدر ـ در سامراء ـ در بین راه وقتی كه از مدینه می‌آید در آن بلد فوت می‌كند و به رحمت خدا می‌رود و افراد نمی‌گذارند كه جنازه به سامراء برسد و از حضرت تقاضا می‌كنند كه در همین‌جا دفن بشوند، حضرت همان‌جا را قبول می‌كنند و می‌گویند در همان‌جا دفن بشود در بلد كه الآن محل رفت و آمد و زیارت افراد است.

 پس این مسئله بداء یعنی ظهور خارجی یك قضیه‌ای كه نسبت به آن قضیه شاید اصلًا كه اجماع و اتفاق هم برآن مسئله اقامه می‌شود. بعد یك دفعه مشیت باطنه و مخفیه و منطویه، آن مشیت می‌آید ظهور پیدا می‌كند و به این كیفیت درمی‌آید.[[14]](#footnote-14)

 نسبت به صدقات هم ما همین‌طور داریم. مثلًا فرض كنید كه مریض شده، یك دفعه اصلًا قضیه برمی‌گردد، یك شخصی دعا می‌كند، اصلًا این وضعیت او از این رو به آن رو می‌شود. این می‌شود بداء. صدقه‌ای می‌دهد اصلًا حالش متحول می‌شود. یك امری است كه همه می‌گویند این اتفاق خواهد افتاد، مثلًا فلان كس را اعدامش خواهند كرد، یك دفعه می‌بینید كه حكم تبرئه‌اش صادر شد و این از آن ایرادی كه به آن وارد شده بود رهایی پیدا خواهد كرد. همه این‌ها اموری است كه در دائره این بداء قرار می‌گیرد. پس بنا بر این، نسبت به بداء ما باید نظرمان این باشد كه بداء نه یك امری است كه یك امر فقط شرعی و یك تقدیری اوّل نسبت به یك شخصی نوشته شده، و بعد ...

 البته بعد روایاتش را اگر خدا بخواهد روایاتش را خدمتتان عرض می‌كنم، خودتان هم امشب بروید ببینید، خوب است كه با اطلاع بر آن‌ها فردا بیایید. یك امری كه واقع شده باشد، نوشته شده باشد، و همین‌طور محتوم باشد و بعد یك مرتبه تغییر پیدا بكند و اراده خدا برگردد. به این كیفیت نیست. بداء عبارت است از یك امر خارجی، از یك امر كه در عالم خارج اتفاق می‌افتد، حالا اسمش بداء نیست، مردم به این بداء نمی‌گویند، امر غیر عادی می‌گویند، می‌گویند عجیب، غیر عادی، خارق عادت، فوق عادت، این‌ها همان تعبیره أخری از همان بداءست. همین مسئله در مسائل شرعی هم هست، در مسائل و جریان شرع، و در جریان فرض كنید كه شریعت، امامت، ولایت، و همین‌طور در سیر خلقت این‌ها به همین كیفیت وجود دارد. اگر این مطلب روشن بشود، دیگر آن‌وقت آن مطالبی كه ...

 در شب قدر داریم كه خدایا اسم مرا در اشقیا نوشتی، امشب آن را محو كن، اکتُبْنِی مِنَ السُّعَداءِ[[15]](#footnote-15)، این قضیه چطور می‌شود؟ این در همان راستاست. یعنی من در این وضعیتم، حالم، آن‌چه كه از من مشاهَد است و ملائكه از من می‌بینند اشقیاست، در زمره اشقیاست، حالم، خصوصیتم، حالم ...

 خیال نكنید حتماً شقی یكی است كه یك نیش از این‌جایش درآمده باشد و یكی هم از این‌جا! نه! اینطور نیست! شقی، آن كسی است كه ریش دارد تا این‌جا! دو وجب!

 این‌هایی كه رفتند امام حسین علیه السلام را به قتل رساندند و همه را، این‌ها ریش‌تراش نبودند! سه تیغه نكرده بودند بر صورت‌هایشان ادكلن هم بمالند و پارافین و از این ادكلن مدكلن و ... نه بابا! این‌ها یك وجب ریش داشتند! ولی زیر هر موی ریششان یك شیطان خوابیده بود! یك شیطان، در زیر هر موی محاسنشان خفته بود، و بیدار بود! خفته بود یعنی استقرار پیدا كرده بود، اجاره كرده بود، اصلًا رفته بود آن‌جا مالك شده بود[[16]](#footnote-16)! اجاره كه ...

 و از همان‌جا به این‌ها خط می‌داد. فركانس می‌داد، نمی‌دانم علامت می‌داد. ... وَ إِنَّ الشَّياطِينَ لَيُوحُونَ إِلي أَوْلِيائِهِمْ لِيُجادِلُوكُمْ ...[[17]](#footnote-17) این است. برو این كار را بكن، برو آن كار را بكن، این را قبول نكن، این حرف را قبول نكن، عقل از آن طرف می‌گوید چرا قبول نكنم؟ آخر این چه گناهی كرده؟

 از آن طرف می‌گوید: خب تو می‌خواهی بمانی یا نمی‌خواهی بمانی؟ مصلحت دنیایی تو چه اقتضایی می‌كند؟ هان! ليوحون‌! هی به او می‌رسانند! مصلحت نظامت، این چه اقتضایی می‌كند؟ می‌خواهی نظامِ دنیایت دیگر، نظام دنیایت!

ـ خب این چه گناهی كرده؟ چرا به او دروغ می‌بندی؟

ـ باشد! الآن این مترتب بر این است، مترتب بر دروغ است، خب اشكال ندارد! وقتی من می‌دانم خودم بر حقم، عیبی ندارد یك دروغی را به یكی ببندم!

ـ ا؟! عجب! بر حق بودن تو بر دروغ بستن بر شخص دیگری متكی است؟ این كجایش حق است؟ این كجایش حق می‌شود؟ برای این كه این مصلحت انجام بشود باید آن عمل خلاف و حرام انجام بشود[[18]](#footnote-18)؟

ـ دیگر آن‌جا حرام نیست!

 هان! يوحون‌! برایش استدلال می‌آورند! برایش دلیل شرعی درست می‌كنند!

 هان! مردتیكه اگر این قضیه مربوط به خودت هم نبود این‌طور استدلال می‌كردی؟ هان همینطور؟ یا نه! استدلالش جور دیگری بود؟ یقه‌ات را هم پاره می‌كردی! یقه‌ات را هم برای این قضیه پاره می‌كردی؟

 درست شد؟ وقتی كه در شب قدر می‌گوییم خدایا اگر مرا از اشقیا قرار دادی یعنی این. یعنی اگر الآن نفس من یك نفس آبی از پذیرش حق است، خدایا همین امشب بیا عوضش كن، نفس متقبّل حق به جایش بگذار. تا حالا نفس نفسِ آبی است، بک یا اللَه را می‌گوید، ولی شیطان است! زیر هر مویش یك شیطان است. دروغ می‌گوید بک یا اللَه‌، دروغ می‌گوید الهی بمحمد، دروغ می‌گوید الهی بفاطمه‌. دروغ دارد می‌گوید. الهی بفاطمه‌، بعد هم بروی آن كارها را هم بكنی؟ الهی بعلی بعد هم بروی آن كارها را بكنی؟ هان؟ این است؟!

 لذا در آن شب قدر می‌گوید خدایا اگر من از جمله اشقیاء هستند بداء حاصل كن، عوض كن، این نفسی كه تا به حال نفسی بوده كه فقط جایی كه مصلحتش بوده آن‌جا حق را گفته، آن‌جایی كه به ضررش بوده دیگر نگفته، این نفس را برگردان، امثال جور دیگر قرار بده. آن‌جایی كه به مصلحت و به ضررش است هر دو به حق بگوید. یعنی جایی كه بر منفعت و بر خلافش هست هر دو این را بگوید. پس آن هم می‌شود در شب قدر هم می‌شود چه؟ آن هم بداء!

 ملائكه نگاه می‌كنند ا این‌كه تا به حال این‌طور بود، بنویس جزو اشقیا. مثل آنی كه می‌گوید الآن دارد می‌میرد دیگر، دارد می‌میرد دیگر، یك دفعه می‌بینید آقا زنده شد.

 این را هم بنویسیم جزو اشقیا، این وضعیتش این است، نفسش این است، حالتش این است خدایا، بعد خدا می‌گوید نه، چون خودش واقعاً استنابه كرده، واقعاً ملتجی شده، واقعاً البتهال كرده بر گردانیدش. حالت را برگردانیدش. آن ملائكه می‌آیند آن نفس را برمی‌گرداند، آدم می‌بیند عجب! باز شد! بساط پیدا كرده. دیگر می‌بینید راجع به این قضیه تا به حال گیر می‌داده، اصلًا می‌گذرد!

 تا به حال گیر می‌دادها! تا به حال نمی‌گذشت‌ها! مشكل بود برایش، سخت بود! چه شد؟ ملائكه آمدند انگولك كردند!

 فاکتبنی من السعداء، بیا حالا در سعداء، شد از سعداء.

 لذا می‌بیند دیگر در این سال ـ البته حالا دیگر باید همت هم داشته باشد ـ در این سال می‌بیند فرق می‌كند، راحت است، حالش تا سال قبل فرق می‌كند. انگولك ملائكه است! آن‌ها آمده‌اند خلاصه یك پیچ‌هایی را سفت كرده‌اند، یك پیچ‌هایی را شل كرده‌اند، یك پیچ‌هایی را اضافه كرده‌اند، یك پیچ‌هایی را برداشته‌اند. این‌ها آمده‌اند فیزیك و متافیزیك را با هم مچ كرده‌اند، درستش كرده‌اند تا این‌كه بتواند این دفعه این راه را برود.

 مرحوم پدرمان می‌گفتند كه آن زمانی كه ما انقلاب را شروع كردیم در سنه چهل و دو، همراه با آقای خمینی بودند، ایشان و آقای خمینی و عده‌ای بودند. بله. مرحوم علامه طباطبائی بودند، مرحوم آیت الله سید محمد هادی میلانی در مشهد بودند، مرحوم مطهری، خیلی‌ها بودند.

 و می‌گفتند تصور ما ابتدائاً این بود كه اوّل كسانی كه ما را تأیید می‌كنند، و اوّلین كسانی كه ما را مساعدت می‌كنند و استقبال می‌كنند، طائفه اهل علمند. این‌ها دیگر باید اوّلین باشند. این‌ها همین‌هایی هستند كه قال الصادق و قال الباقر خوانده‌اند، این‌ها همین‌هایی هستندكه مردم را در مساجد تبلیغ می‌كرده‌اند، امام جماعت بوده‌اند، بسیار خب دیگر باید اوّلین كسی باشد، اوّلین گروهی باید باشند كه بیایند و قدم جلو بگذارند و همه چیزشان را بگذارند: مال، جان، عمر، و همه ...

 بعد می‌فرمودند كه: وقتی یك مدّت گذشت، متوجه شدیم تنها كسانی كه چوب لای چرخ ما می‌گذارند و سنگ جلوی پا می‌اندازند طایفه اهل علمند! هیچ كسی جلوی ما سنگ نینداخت، حتی می‌گفتند ارتشی‌ها، حتی نظامی‌ها، حتی فرض كنید كه پاسبان‌ها، حتی بی‌حجاب‌ها! حتی افرادی كه آن‌ها خیلی نسبت به مسائل التزام ندارند و چه ندارند و ... امّا این افراد آمدند، و كمر ما را شكستند!

 عبارت ایشان: كمر ما را شكستند.

 البته چیزهای دیگر هم هست كه حالا سر وقتش ... بله. خب ببینید! ما داریم می‌رویم نماز می‌خوانیم، مسجد داریم می‌رویم نماز می‌خوانیم، چكار می‌كنیم، منبر می‌رویم، صحبت می‌كنیم، این، این این، هنوز پا نداده قضیه. هنوز پایش نیفتاده، هنوز مسئله گیر پیدا نكرده.

 می‌گفتند كه یك دفعه می‌بینیم اقتضا می‌كرد این مساجد همه تعطیل كنند، خب بایستی تعطیل كنند، باید چكار كنند، باید مخالفت كنند، با این جریانات، با این مسائل. فلان آقا می‌آمد، مخالفت داشت: نه خیر! كه گفته مسجد باید تعطیل بشود؟

 آن یكی می‌آمد، آن یكی، آن یكی ...

 آن وقت همان زمان، زمان دولت، زمان شاه، می‌آمدند از این قضیه سوء استفاده می‌كردند: این‌ها خودشان با هم اتفاق ندارند، پس خیلی مهم نیست، خیلی قضیه مهم نیست.

 و می‌گفتند خون دلی كه ما خوردیم برای این راه و برای این مسیر، از این طائفه، از هیچ‌كس نخوردیم. خونِ دلی كه خوردیم از هیچ‌كس نخوردیم[[19]](#footnote-19).

 آن‌وقت شما خیال می‌كنید اشقیاء و ... یك تابلوهایی می‌كشیدند، ما كوچك بودیم، نمی‌دانم حالا هم هست، در محلّات می‌بردند روز عاشورا، آقا شمر را می‌آوردند یك دانه عاج فیل برایش می‌گذاشتند! یك دم خرس هم برایش درست می كردند، یك شاخ نمی‌دانم گوزن و ... این می‌شد شمر!

 خولی یك جور، از آن كوچكی در ذهنمان بود، اشقیا اینها هستند! دم دارند، انیاب واغوال دارند و امثال ذلك.

 نه بابا! این‌ها یك طائفه‌شان هستند. طائفه‌های دیگر دارند، چنان مظلوم، همچین تبسم می‌كنند و بله! با انسان تبسم می‌كنند و انگار آدم به به خیال می‌كند چه! عرض می‌شود كه رحمة للعالمين دارد با آدم حرف می‌زند! انك لعلي خلق عظيم جلوی آدم ایستاده![[20]](#footnote-20)

 در دل این چه خبر است، و در پس هر تبسم و خنده چه مسائلی نهفته است، آن فقط اهلش می‌فهمند. و با همین‌ها ما را فریب می‌دهند.

 بعد از یك مدت می‌فهمی ای ای ای كلاه رفته روی سر كه تا زیر ناف آمده! تا كجا كلاه ... چون كلاه كش می‌آید آقا! كلاه چیز ... بعضی كلاه‌ها بعضی‌ها كش می‌آید!

 اللهم صلّ علی محمد و آل محمّد

1. سوره الاعراف (٨) آيه ١٧٢ [↑](#footnote-ref-1)
2. [نظرمرحوم علامه طباطبايى در اين آيه اين است که آيه اشاره به بُعد ملکوتى انسان از جهت ارتباط او با علم غيب دارد. رجوع شود به الميزان ج ٨ ذيل آيه ١٧٢ سوره اعراف. و امّا نظريه ذکر شده توسط استاد دام ظله، نظريه صاحب تفسير نمونه و مرحوم آقاى مرواريد عليه‌الرحمه است و در کتاب تنبيهات حول المبداء و المعاد ص ١٠٩ به اين نکته اشاره کرده‌اند و ايشان نظريه علامه را در ص ١٣٨ رد کرده‌اند و آيت الله جوادى آملى نيز در تفسير موضوعى خويش ج ١٢ قائل به همين معنى هستند و در ص ١٢٦ نظريه علامه طباطبايى را نقل و در ص ١٢٩ آنرا نقد مى‌کنند] [↑](#footnote-ref-2)
3. براى اطلا ع بيشتر رجوع شود به امام شناسى ج ٧ ص ٤٦ و ج ١٥ ص ٢٨٢ و ٢٨٣ و افق وحى ص ١١٨ [↑](#footnote-ref-3)
4. بحار الانوار ج ٤ ص ١٠٢ باب ٣ البداء و النسخ و تفسير شريف الميزان ج ١ ص ٢٥٧ بحث روايى ذيل آيه ١٠٦ الى ١٧٠ سوره البقره و ج ١١ ص ٤١٨ تا ٤٢١ ذيل آيه ٣٦ الى ٤٢ سوره الرعد طبع دار الکتب الاسلاميه [↑](#footnote-ref-4)
5. بحار الانوار ج ٤ ص ١٢٢ [↑](#footnote-ref-5)
6. الکافى ج ١ ص ٣٢٦ طبع دارالکتب الإسلامية و منتهى الآمال ج ٢ فصل ششم ص ٦٨٨ طبع انتشارات هجرت قم [↑](#footnote-ref-6)
7. الکافى ج ٢ ص ١٥٠ باب صلة الرحم [↑](#footnote-ref-7)
8. بحارالانوار ج ٩٣ باب ٢١ آخر فى انواع الصدقة [↑](#footnote-ref-8)
9. رجوع شودبه کتاب افق وحى ص ١٩٦ تا ٢٠٠ [↑](#footnote-ref-9)
10. تفسير شريف الميزان ج ٢ ص ٢٣٤ ذيل آيه ٢٢٤- ٢٢٧ سورة البقره، کلام فى معنى القلب فى القران [↑](#footnote-ref-10)
11. سورة المائدة (٥) آيه ٦٤ و الرعد (١٢) آيه ١١ و ٣٩ والرحمن (٥٥) آيه ٢٩ [↑](#footnote-ref-11)
12. منتهى الآمال ج ٢ فصل ششم ص ٦٨٧ طبع مؤسسه انتشارات هجرت- قم [↑](#footnote-ref-12)
13. رجوع شود به امام شناسى ج ٣ ص ١٩ و ج ١٣ ص ٤٣٤ تا پايان کتاب [↑](#footnote-ref-13)
14. رجوع شود به روح مجرد ص ٣٥ پاورقى و اسرار ملکوت ج ٢ ص ٢٢٩ تا ٢٣٥ و مهر فروزان ص ١٠٦ و ١٠٧ و افق وحى ص ١١٩ تا ١٢٥ [↑](#footnote-ref-14)
15. الإقبال ص ٣٧٩ الباب السابع و العشرون فيما نذکره من زيادات و دعوات فى الليلة الثالثة و العشرين منه [↑](#footnote-ref-15)
16. رجوع شود به امام شناسى ج ١٦ و ١٧ ص ١٩٣ و ٣١٠ و ٣١١ [↑](#footnote-ref-16)
17. سوره الانعام (٦) آيه ١٢١ [↑](#footnote-ref-17)
18. رجوع شود به روح مجرد ص ٤٥٩ و امام شناسى ج ٧ ص ٣٥ تا ٤٠ و معاد شناسى ج ٣ ص ٢٨٢ و ٢٨٣ و ولايت فقيه ج ٤ ص ٢٢٧ و تفسير شريف الميزان ج ٤ ص ١٦٦ کيف ظهرت الدعوت الاسلامية و ج ٦ ص ٣١٥ کلام فى الادب فى فصول، ادب الانبياء مع الناس [↑](#footnote-ref-18)
19. رجوع شود به وظيفه فرد مسلمان در احياى حکومت اسلام ص ٦١ تا ٦٣ [↑](#footnote-ref-19)
20. امام شناسى ج ١ ص ١٦٤ و ١٦٥ [↑](#footnote-ref-20)